

بازنگری در روش شناسی قرآن

□ عباسعلی عمید زنجانی

چکیده:

درباره استخراج صحیح مفاهیم قرآن، این سؤال مطرح می‌شود که آیا قرآن روش خاصی برای تفهیم مقصد خود دارد یا از روشهای متعارف زبان و قواعد الفاظ بهره برده و یا تلفیقی از این دو را برگزیده است؟ آیا در انتقال مفاهیم (مخصوصاً به نسلهای پس از خود)، روش استنباط را به سیر تحول قواعد زبان و روشهای تفسیری هر عصر سپرده یا روش مشخصی را به صورت ثابت انتخاب کرده است؟ و آیا هدف از خطابه‌های قرآن، تفهیم حقایق ثابت است یا با تحول بنیادین علم، اندیشه و شرایط عینی زندگی اجتماعی، بار متفاوتی از مفاهیم را در بردارد و برای هر زمان، پیام ویژه شرایط آن زمان را بیان می‌کند؟

نویسنده محترم در پاسخ به این سؤالها قائل است که روشهای سنتی روش شناسی تفسیر، فقط پاسخ‌گوی سؤال نخست است و اختلاف نظرهایی در پاسخ به دو سؤال دیگر وجود دارد. وی در ادامه، یک فرضیه مطلوب و دو فرضیه مخالف را مطرح می‌کند و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد.

نظریه مطلوب، مبتنی بر دو اصل «ثبات تفسیر» و «تحول تطبیق و تأویل» است. بدین ترتیب که تحول در تفسیر و فهم مقصد آیات قرآنی به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه تحول در مرحله تطبیق مفاهیم و مقصد بر شرایط متغیر انجام می‌پذیرد.

کلید واژگان: قرآن، روش شناسی قرآن، زبان قرآن، تفسیر، تأویل.

در میان رشته‌های علوم قرآنی، بخش روش‌شناسی به معنای روش تفسیری قرآن، از چند نظر حائز اهمیت بسیار است:

نخست، به لحاظ این که قرآن، غیر از جنبه وحیانی آن، از مقوله خطابهای لفظی است و به همین دلیل، کلیه قواعد زبان و ضوابط دلالت لفظی، درباره آن، صادق می‌باشد.^۱ بر این اساس، نخستین سؤالی که در خصوص استخراج صحیح مفاهیم قرآن مطرح می‌شود، این است که آیا قرآن در تفهیم مقاصد خود، روش خاصی ابداع کرده یا از روشهای متعارف زبان و قواعد الفاظ بهره برده و یا تلفیقی از ابداع و روشهای متعارف را برگزیده است؟^۲

دوم، از نقطه نظر حضور دائمی خطابهای قرآن در همه نسلهای آینده و در شرایط مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بشری؛ به ویژه در تحولات بنیادین فکری و علمی انسانهای آینده، قرآن از چه روشی برای انتقال مفاهیم استفاده کرده است؟ آیا منطق و روش مشخصی را به عنوان پیش فرض فهم و تفسیر به صورت ثابت انتخاب نموده (چنان که در مورد اول گفته شد) و یا آن را به دست تحوّل قواعد زبان و روشهای تفسیری هر زمان سپرده است؟^۳

نکته سوم آن که اصولاً هدف خطابهای قرآن، تفهیم حقایق ثابت است تا با روش مشخصی استخراج و استنباط شده، در شرایط مختلف، بر مصادیق تطبیق گردد و یا خطابهای قرآن با تحوّل بنیادین علم، اندیشه و شرایط عینی زندگی، بار متفاوتی از مفاهیم را دربردارد و برای هر زمانی، پیامی ویژه شرایط آن زمان را بیان می‌کند؟^۴

امروز، روش‌شناسی قرآن در تفهیم مقاصد الهی را نمی‌توان به صورت سنتی به بررسی نقادانه روشهای سنتی مانند تفسیر به رأی، تفسیر اجتهادی، تفسیر اشاری و تفسیر قرآن به قرآن و تحلیل مبانی آنها اختصاص داد؛ زیرا دامنه چنین بحثی، هرچند

۱. ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ص ۱۳۹.

۲. ر.ک: آیه‌الله خوئی، *البیان*.

۳. ر.ک: محمد ارگون، *تاریخیه الفکر العربی الاسلامی*، ترجمه هاشم صالح، مرکز الثقافی العربی، بیروت، ص ۱۲.

۴. ر.ک: نصر حامد ابوزید، *مفهوم النص*، مرکز الثقافی العربی، بیروت، ص ۹.

گسترده و همراه با نوآوری باشد، تنها می‌تواند به سؤال نخست در مسأله روش‌شناسی قرآن پاسخ بدهد و بدین ترتیب، سؤالهای دیگر، بدون جواب خواهد ماند.^۱ به رغم اختلاف نظرهای بسیار در پاسخ به مسأله دوم و سوم، به لحاظ رعایت اختصار، می‌توان دو فرضیه مطلوب و معارض را چنین تقریر کرد:

فرضیه مطلوب

تجلی آخرین مرحله وحی الهی در زبان قرآن، به معنای نوعی ثبات مقاصد قرآن و پیش‌فرض ثبات، روش تفسیری زبان در چارچوب ضوابط و معیارهای مشخص است و از سوی دیگر، معنای خاتمیت وحی قرآن، نقش‌دهی به تحولات بنیادین بشری در انتخاب روشهای تطبیقی است. بدین ترتیب، تحوّل در تفسیر و فهم مقاصد آیات قرآنی به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه تحوّل در مرحله تطبیق مفاهیم و مقاصد بر شرایط متغیّر انجام می‌پذیرد و به همین لحاظ، قرآن دارای دو مرحله «تفسیری» و «تأویلی» است.

نخستین فرضیه مخالف

قرآن، سخن وحی جاوید است و با همان ضوابط و معیارهایی که روز نخست تفسیر می‌شد، باید در طول حیات بشری، به رغم تحوّل و تغییر، با همان روش، مقاصد آن استنباط و به طور یکسان در تمامی عرصه‌های تاریخی، اجرا و تطبیق گردد. تحوّل اندیشه، علم و فنّ‌آوری و نیز تغییرات حاصل در شکل زندگی بشری، هیچ‌کدام نمی‌توانند در تفسیر و تطبیق مقاصد الهی، نقش مؤثری داشته باشند. در حقیقت، این تحوّلها و شرایط است که باید بر اساس آنچه با روش صحیح از مقاصد قرآن به دست می‌آید، تنظیم و تبدیل گردد تا تضادهای احتمالی در تفسیر و تطبیق، برطرف شود.

۱. ر.ک: عمید زنجانی، مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۸۳.

بنابراین فرضیه، تأویل قرآن می‌تواند به معنای اختیاراتی ویژه برای اهل و صاحبان تأویل تلقی گردد.

دومین فرضیه مخالف

خطابه‌های قرآن در چارچوب قواعد زبان و ضوابط تفسیر عصر نزول، تنظیم و گفتمانی را بین وحی و انسان معاصر آن، ترتیب داده است و معنای جاودانگی قرآن، تداوم وحی؛ به معنای تداوم گفتمان در تمامی اعصار و قرون می‌باشد. با این تفاوت که درباره هر نسل یا شرایط خاصی، گفتمان وحی بر اساس ضوابط و معیارهای خطابی آن نسل یا آن شرایط انجام می‌پذیرد و تحوّل بنیادین در اندیشه، علم و فنّ‌آوری، ضمن تداوم بخشیدن به حضور وحی بر فراز قرون و اعصار، پیامهای هر زمان و هر نسل را مشخص می‌سازد.

بر اساس این نظریه نیز قرآن محتوی عناصر ثابت وحی است، لکن در هر زمان و شرایطی، به تناسب منطق و زبان آن، تفسیر و استخراج پیام می‌گردد و نه تنها تطبیق وحی دچار تحوّل می‌گردد، تفسیر آن نیز حاوی پیامهای متناسب با هر عصر می‌شود. بنابراین نظریه، می‌تواند تفسیر را به زمان حاضر و تأویل را به زمانها و شرایط آینده اختصاص داد.^۱

دلایل نظریه نخست

فرضیه نخست، بر دو اساس «ثبات تفسیر» و «تحوّل تطبیق و تأویل» مبتنی است که در بخش نخست با نخستین فرضیه مخالف و در بخش دوم با دومین فرضیه مخالف، همسویی دارد و باید هر کدام را به طور جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار داد و در هر حال، تقابل مفهومی تفسیر و تأویل را مد نظر داشت.

۱. همان، ص ۲۶۷؛ محمد خطابی، *لسانیات النص*، مرکز الثقافی العربی، بیروت، ص ۱۶۵.

۱. ثبات ضوابط تفسیر: برای رسیدن به این نتیجه باید نکاتی را مورد توجه قرار داد که در تبیین سه عنصر «ثبات»، «ضوابط» و «تفسیر» می‌تواند مفید باشد.

الف) تحوّلها تا آن جا که به مسائل شکلی و به قالبها مربوط می‌شود، هرگز ثبات محتوا و معنی را خدشه‌دار نمی‌سازد. از دو مثال «توحید» و «عدالت» که اولی به اندیشه و دومی به رفتار و عمل مربوط می‌شود، بهره می‌گیریم. بیش توحیدی، به رغم تحوّلهای بنیادین در فلسفه و علم و حتی با دگرگونیها در منطق و شیوه‌های اثباتی، یک بینش ثابت تلقی می‌شود و تحوّل در راههای اثبات و منطق حاکم بر آن، اصل اندیشه توحید را دچار دگرگونی نمی‌سازد. چنان که بشر در طول تاریخ، راههای عدالت را به عنوان یک رفتار و عمل سعادت‌بخش پیموده و اصول و ضوابط آن را به گونه‌های مختلف، اجرا کرده است، اما هرگز بنیانهای عدالت؛ مانند آزادی، مساوات، انسان‌دوستی و نیکبختی انسان، دچار تغییر نگشته است.

می‌توان گفت که واژه‌ها همواره مفاهیم عام خود را در لابه‌لای مصادیق متغیر حفظ کرده است: خانه، چراغ، خوراک، آموختن و تعلیم دادن که از اصول حیات اجتماعی به شمار می‌آید، از مفاهیم ثابت محسوب می‌شود؛ هرچند در معنی، شکل و قالب، همواره دستخوش تحول است.^۱

معیارهای کلی تفسیر یک متن پایدار نیز چنین است. مفسران و ابزارهای تفسیر و بسیاری از خصوصیات تفسیری تغییر می‌یابد؛ لکن شیوه حاکم بر همه آنها به صورت ثابت، پایدار می‌ماند. از جمله عناصر ثابت، می‌توان «وضع»، «کیفیت دلالت»، «فهم عرفی حاکم بر عصر نزول آیات» و «نصوص روایی حاکم بر تفسیر قرآن» را نام برد. به عبارت دیگر، در روش صحیح تفسیر قرآن، ضوابط کلی حاکم بر فهم مقاصد قرآن در عصر نزول، در قوس صعود و نزول، تحوّلهای علوم قرآنی و دگرگونیهای بنیادین در اندیشه، علم و فن‌آوری، همچنان حفظ می‌شود.^۲

۱. ر.ک: عبدالفتاح دحمسی، *تلقیح المفهوم بالمنطوق و المفهوم*، دارالآفاق العربیة، قاهره، ص ۷ و ۲۲۹.

۲. ر.ک: مصطفی الحاوی الجوبینی، *قراءة فی تراث الزمخشری*، منشأة المعارف، اسکندریه، ص ۲۸۶.

بدین ترتیب، ثبات و تحوّل بر دو محور متفاوت، آشتی‌پذیر می‌گردد و تضاد مفهومی آن دو در جریان ماندگاری ثابتها و تغییرپذیری متحوّلها، تبدیل به نوعی همسویی در عمل می‌شود و هرگز اثبات یکی، به معنای نفی دیگری تلقی نمی‌گردد.^۱

ب) ضوابط تفسیر یک متن، نمی‌تواند متغیر و شناور باشد؛ مگر این که مقصد معین و مفهوم خاصی از متن، منظور نشده باشد. سیال بودن ضوابط و معیارهای تفسیر متن به معنای شناور بودن معنی و مقصود از متن می‌باشد. چگونه می‌توان تصوّر کرد که متکلم از خطاب و متنی که ارائه داده، معنای معین و مفهوم خاصی را اراده کرده باشد و ضوابط فهم آن را به متغیرهای غیر قابل پیش‌بینی محوّل نماید! ضوابطی که هر کدام می‌تواند به نوعی، مفهوم متن را دگرگون سازد و قرائت جدیدی از آن ارائه دهد.^۲

ج) تردیدی در این اصل وجود ندارد که قرآن در عصر نزول، حامل پیامهای خاص برای مخاطبان خود بوده و پیامهای قرآن به تفاوت فهم، دانش و محیط زندگی مخاطبان، متعدد نبوده و برای همه، یک نوع پیام را دربرداشته است و این پیام با ضوابط خاص تفسیر متن، قرائت و مورد تفسیر قرار می‌گرفته است و مخاطبان، موظف بوده‌اند این پیامها را به دیگران برسانند و مفاهیم ثابت و پیامهای مشخص قرآن را آن گونه که خود می‌فهمیده‌اند، به نسلهای و یا جوامع دیگر ابلاغ نمایند. در حالی که بنا بر فرضیه سوم، باید هر نسلی صرفاً متن را به نسلهای بعدی برساند و فهم و قرائت خود از متن را کنار نهد.^۳

د) قرآن در بیانهای مختلف، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان مبین آیات خود معرفی کرده^۴ و بجز ابلاغ متن قرآن، شرح، تبیین و تفصیل معانی آیات را نیز بر عهده رسول

۱. ر.ک: حسن قیسی، *المتن الهامش*، المركز الثقافی العربی، بیروت، ص ۱۵۹ و ۲۸۸.

۲. ر.ک: عمید زنجانی، *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*، ص ۱۴۲. «فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله» (بقره / ۷۹)

۳. «نصر الله عبداً سمع مقالتي فوعاها ثم بلغها إلی من لم یسمعها.» (حدیث متفق علیه بین الفریقین) (ر.ک: ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۱۰).

۴. «و أنزلنا إلیک الذکر لتبیین للناس ما نزل إلیهم» (نحل / ۴۴)

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است.^۱ این بدان معنی است که تفاسیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معیار فهم و شناخت صحیح قرآن است و این ضابطه، خود از معیارهای ثابت است که در تحوّل اندیشه، علم و فن آوری بشر دچار تغییر نمی‌گردد.

توالی این رسالت؛ یعنی مسؤولیت تفسیر و تبیین قرآن در تسلسل ولایت ائمه علیهم السلام که بخشی از معتقدات شیعه است^۲، به آن معنی نیست که تفسیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام هم به تناسب شرایط زمانشان، متحوّل می‌شود و در هر زمان، تفسیری جدید توسط امام آن زمان انجام می‌پذیرد و در نهایت، پیامهای قرآن، به تناسب شرایط زمان، متغیّر می‌گردد؛ زیرا تفسیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام هرگز پیامهای ثابت قرآن را تغییر نمی‌دهد^۳ و شرح و تفسیر، هرگز به معنای تحوّل نیست و خود امامان علیهم السلام بر این امر، بسیار اصرار ورزیده‌اند که هر گاه سخنی از ما می‌شنوید، دلیل آن را از قرآن بخواهید^۴ و هر گاه سخنی که از ما به شمار سیده، با کتاب و پیامهای وحی، در تعارض باشد، از آن چشم‌پوشید^۵ و در تعارض روایات، مطابقت با قرآن را از مرجحات قرار دهید.^۶

۲. تفسیر و تأویل: هر چند مسأله مورد بحث ما در حقیقت، فراقرائی و بیرون از حوزه قرآن است و هر نوع استدلال و استشهاد به آیات قرآن، این سؤال را به همراه دارد که خود این آیه نیز چگونه و با چه روشی باید تفسیر شود و به این ترتیب، مادام که بررسی روش یا روشهای صحیح تفسیر به پاسخ نهایی نرسد، نمی‌توان از یکایک آیات به عنوان دلیل استفاده کرد، لکن پیش فرضها و قدر مشترکهایی وجود دارد که در همه فرضیه‌ها پذیرفته شده است و از آن جمله، این حقیقت است که قرآن، تفسیر و تأویل دارد و این دو دارای فرایند متفاوتی هستند.

۱. ر.ک: عمید زنجانی، *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. ر.ک: کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۵۵؛ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، ص ۷۸.

۴. همان «امام باقر علیه السلام: اذا حدثکم بشیء فاسئلونی من کتاب الله.»

۵. ر.ک: علامه تستری، *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۷۸.

۶. ر.ک: عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، ص ۷۸ و ۷۹.

هر سه فرضیه، ناگزیرند به نحوی، تقابل تفسیر و تأویل را تحلیل کنند؛ در حالی که در فرضیه‌های مخالف، نتیجه چنین تحلیلی، به فرجامی مطلوب نمی‌رسد. در نخستین فرضیه مخالف، جایی برای تأویل باقی نمی‌ماند و ناگزیر باید به معنای اختیارات ویژه تعریف شود و در دومین فرضیه مخالف، خواه‌ناخواه، مفهوم تفسیر و تأویل، یکسان می‌گردد. ولی در فرضیه مطلوب، هر کدام از تفسیر و تأویل، جایگاه خاص خود را دارد و در مرحله طولی نظری و تطبیقی قرار می‌گیرند.^۱

۳. منطقی و کلید فهم قرآن به لحاظ متن و لغت آن باید منطقی لغت و زبان باشد، نه منطقی اندیشه و تاریخ که خود، معیارهای خاص را می‌طلبد و بر اساس آن معیارها، تحوّل‌پذیر می‌باشد. قرآن با لفظ و معنی بر پیامبر ﷺ نازل شده و پیامبر ﷺ خود حرفی بر آن نیفزوده و معنای دیگری از آن نیاورده است.^۲

۴. قرآن به لحاظ لغوی، چه از قرائت^۳ مشتق شود و چه به معنای جمع باشد^۴، چیزی جز کلام و متن لفظی با محتوایی از خطابه‌ها و پیامها نیست؛ چنان که اطلاق کتاب بر قرآن نیز به همین نکته اشاره دارد.

۵. وحدت رسالت و اتحاد پیام قرآن برای نسلهای بشری به لحاظ کلامی، امری غیر قابل تردید و بنا بر نص آیات متعدد در قرآن، غیر قابل تأویل است. معنای وحدت رسالت، محدود و مشخص بودن محتوای قرآن و معنای اتحاد پیام، ثبات محتوای قرآن بر فراز قرون و اعصار می‌باشد و این دو، جز با روش ثابت تفسیری، قابل توجیه نمی‌باشد.

۶. محکّمات و متشابهات، به هر نوع تعریفی که ترسیم شود، حقایق انکارناپذیر قرآنی است و وجه مشترک همه تعاریف، آن است که برخی آیات، محکم و برخی دیگر، متشابه است و چنین نیست که محکّمات برای بعضی از مخاطبان و متشابهات

۱. ر.ک: عمید زنجانی، *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*، ص ۳۰۰؛ نصر حامد ابوزید، *مفهوم النص*، ص ۲۱۹.

۲. ر.ک: زرکشی، *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. «و رتل القرآن ترتیلاً» (مزمل / ۴).

۴. «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامت / ۱۷-۱۸)

برای دیگران باشد. این حقیقت به همراه حقیقتی دیگر که تفسیر متشابهات را توسط محکّمات، ممکن می‌نماید، حکایت از آن دارد که ضوابط و اصول ثابتی، آیات قرآن را به دو بخش متمایز تقسیم می‌کند و این ضوابط که مبین روش صحیح تفسیر می‌باشد، درباره همه مخاطبان، یکسان صادق می‌باشد.

۷. وجود نسخ در قرآن - صرف نظر از مصادیق آن - و عدم امکان آن در عصرهای بعد از اتمام نزول وحی، با توجه به ارتباطی که با تفسیر دارد، مبین ضابطه‌مند بودن استخراج مفاهیم و مقاصد قرآن و ثبات روش تفسیری قرآن می‌باشد.

۸. ختم رسالت و نبوت و وحی، تنها در صورتی قابل فهم و معقول است که در چارچوب پیام خاص، با روش استنتاج و استنباط معین، ترسیم شود و مورد بررسی قرار گیرد و با سیلان محتوا و شناور بودن روش استنباط، خاتمیت معنای معقولی نمی‌یابد؛ زیرا با چنین فرضی، تسلسل رسالت و دوام نبوت، حتی با نزول یک کتاب آسمانی در ادوار گذشته حیات بشری نیز قابل توجیه می‌نمود.

۹. اعجاز قرآن، جز با ضابطه‌مند بودن تفسیر قرآن، قابل توجیه نیست و سیلان منطقی فهم قرآن به لحاظ شرایط عینی تفسیر، موجب آن خواهد بود که قرآن بر اساس قرائتها و تفاسیر مختلف، گاه توأم با اعجاز و گاه در حد کلام معمولی تلقی شود و به عبارت دیگر، قرآن برای برخی، معجزه و برای جمعی، کلام عادی باشد.^۱

۱۰. قرآن، مبین دین الهی اسلام است و دین، شامل عناصر مهمی چون جهان‌بینی، شریعت و نظام از جانب خدا می‌باشد و بدون این عناصر، به هیچ مجموعه‌ای نمی‌توان نام «دین» اطلاق کرد. فقدان ضوابط مشخص برای استنباط این عناصر از آیات قرآنی، به آن معنی است که با ضوابط مختلف و قرائتهای متعدد، بتوان جهان‌بینیها، شریعتها و نظامهای متفاوتی را از قرآن استخراج و همه را دین اسلام تلقی نمود و نتیجه نهایی این تحوّل، در حقیقت، نفی این عناصر از اسلام است؛ زیرا بیش از آن که این عناصر متفاوت و قرائتهای مختلف با قرآن ارتباط داشته باشد، برخاسته از

۱. ر.ک: مفهوم النص، ص ۱۳۷؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۸؛ سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸؛ مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۷۰.

منطق مناسب زمان و یا ضوابط برگزیده مفسر است.^۱

نقد فرضیه‌های معارض

نظریه معارض در فرض نخست، بر این اساس تأکید داشت که نصوص در تطبیق نیز از ضوابط معینی پیروی می‌کند و قرآن به دلیل ارائه جهان‌بینی، شریعت و نظام مشخص، خود شرایط اجرایی را معین می‌نماید و در غیر این صورت، پیش‌فرض مذکور، مخدوش می‌گردد؛ در حالی که این فرض با اشکالهای بسیاری مواجه است که به برخی از آنها به اجمال اشاره می‌شود:

۱. این فرضیه با اصل اباحه، به ویژه در شیوه و روشهای اجرایی تکالیف، در تضاد است و بدان معنی است که شریعت، هم وظیفه و هم شیوه انجام آن را مقرر نموده است؛ در حالی که در تکالیف، به ویژه وظایف فرعی، چنین اصلی مردود و با واقعیت‌های شرعی، منطبق نمی‌باشد.^۲

۲. مفاد نظریه و لازمه آن، تقابل و تعارض نصوص قرآنی با هر نوع تحوّل در اندیشه، علم و فن‌آوری است؛ زیرا امکان جداسازی قلمرو دین از قلمرو تحوّل‌های شتابنده حیات بشری وجود ندارد و هر کدام از دو عنصر «دین» و «تحوّل» در قلمروهای سه‌گانه در حوزه دیگری نقشی مثبت و یا منفی دارد و از تداخل آن دو در هیچ شرایطی گریزی نیست.^۳

۳. تبعیت تحوّلها از معیارها و ضوابط دینی، به معنای جمود در شیوه‌های پیش‌بینی شده اجرایی در نصوص و پیروی مطلق اندیشه، علم و فن‌آوری از این شیوه‌ها به معنای انسداد مجاری تحوّل زندگی بشری و ایستایی از پیشرفت در اندیشه، علم و

۱. ر.ک: مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۷۶ به بعد.

۲. اصل اباحه در «ما لانص فیه» از آیه: «و ما کنتا معذبین حقّ نبعث رسولاً» و حدیث: «کلّ شیء حلال حتّی تعرف أنّه حرام بعینه» مستفاد می‌باشد. (ر.ک: نراقی، عوائد الایام، ص ۱۷۶-۱۷۷).

۳. در موارد تعارض، باید یکی از آن دو حاکم باشد، لکن در فرضیه مورد بحث، این تعارض، همیشگی است و طرد کلی پیشرفتهای بشری، دور از عقل و شریعت است.

فن آوری است و تحوّلها در این عناصر حیاتی، به اختیار و انتخاب نیست که آنچه مطابق با نصوص است، پذیرفته شود و آنچه بیرون از نص به معنای «ناگفته مانده نص» است، مردود باشد.

۴. قبول این فرضیه، هر انسانی را از جامعه، نسل و زمان خود جدا می‌سازد و امکان استفاده از دستاوردهای مشروع زمان را منتفی می‌سازد و انسان دیندار را عملاً به شرایط زندگی قرون اولیه باز می‌گرداند و عسر و حرج را بر هر فرد ملتزم به قرآن، تحمیل می‌کند و اسلام را از حالت سمحه و سهله خارج و به دین غیر قابل تحمّلی تبدیل می‌سازد.^۱

۵. تأکید عقل و آیات متعدد قرآن به استفاده از تجربه‌های دیگران و وجود انبوه احکام امضایی در اسلام، حکایت از این حقیقت دارد که موفقیت‌های بشری در قلمرو اندیشه، علم و فن آوری، تا آن جا که در تضاد با مفاهیم و اصول اسلام نیست، قابل احترام و استفاده است. تأکید قرآن بر تعقل، مشورت، سیر و سفر، انتخاب احسن و نور و ظلمت، همه و همه ناظر به بهینه‌سازی فرایند اجرا و تطبیق اصول و مفاهیم قرآنی می‌باشد.^۲

نظریه معارض در فرض دوم نیز که در حقیقت، نوعی یکسان‌سازی نظریه و تطبیق در فهم قرآن به شمار می‌آید، بر تاریخ‌مند بودن همه تحوّلها و از آن جمله، متون و از میان آنها به تاریخ‌مندی قرآن نظر دارد و متن را معلول برداشتهای ذهنی از همه عوامل مؤثر در ساختار زمان و شرایط آن تلقی می‌کند، در سامان‌دهی نظریه با مشکلات فراوانی مواجه است که به برخی از آنها اجمالاً اشاره می‌شود:

۱. تاریخ‌مند شمردن نصوص قرآنی، با پیش‌فرض وحیانی بودن آن در تناقض است؛ زیرا معنای وحی بودن قرآن، این است که عقل خلاق آن؛ یعنی خدا، بیرون از نفوذ و تأثیر شرایط زمان و مکان و به طور کلی، به دور از افتادن در حصار تاریخ

۱. «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج / ۷۸)؛ «یرید الله بکم العسر و لایرید بکم العسر» (بقره / ۱۸۵)؛ «بعثت للشریعة السمحة السهلة» ر.ک: نراقی، *عوائد الایام*، ص ۱۷۵ به بعد.

۲. ر.ک: عمید زنجانی، *فقه سیاسی*، ج ۱، ص ۲۳۲.

است.^۱

فعل خدا ممکن است به تناسب زمان و مکان و شرایط خاص تحقق پذیرد، لکن نمی‌توان آن را مقهور عوامل تاریخی و زیرمجموعه شرایط زمان و مکان به شمار آورد. متنی که به عنوان کلام خدا، نه برای یک زمان و شرایط خاص، بلکه برای همه اعصار و قرون نازل می‌گردد، بی‌گمان فراتر از شرایط حاکم بر انسان است. حداکثر چیزی که در این فرضیه می‌تواند قابل قبول باشد، ذهن انسانهاست که معمولاً مقهور شرایط عصر و شکل گرفته از شرایط حاکم بر او می‌باشد. اما این قاعده که حتی درباره انسان، به صورت یک قضیه مهمله و یا موجهه جزئی قابل قبول است، در شأن خداوند نیست.^۲

فرض این که قرآن به صورت وحی معنی بوده و کلام و متن، تلقی پیامبر ﷺ از وحی الهی می‌باشد، صرف نظر از این که با نصوص قرآنی در تعارض است و پیامبر ﷺ از خود، چیزی به کلام خدا نیفزوده، اصولاً با مفهوم رسالت که با نوعی ایجاد تحوّل در جامعه همراه است، منافات دارد. پیامبری که وظیفه‌اش ایجاد تغییرات بنیادین در نهادهای اصلی جامعه است، چگونه می‌تواند در سخن، آن هم سخن وحی، مقهور تاریخ و شرایط حاکم عصر باشد.

۲. سرایت قرائت تاریخی از قرآن به قلمرو نظریه؛ همچون تطبیق، با توجه به فقدان ضابطه ثابت، همه مفاهیم دینی و مقاصد قرآنی را دچار تحوّل می‌سازد و معنای این سخن، متغیّر بودن همه عناصر دین و مفاهیم اسلامی؛ اعم از عبادات و قوانین اجتماعی و جهان‌بینی است و این نتیجه، در حقیقت، چیزی جز نفی اسلام و قرآن نیست.^۳

۳. معیار خطا و صواب در فهم قرآن، بنا بر این فرضیه، مفهوم خود را از دست می‌دهد؛ زیرا فرض ضابطه و یا ضوابط ثابتی که خطا و صواب را در فهم قرآن

۱. ر.ک: مبانئ و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۷۳ به بعد.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. ر.ک: نصر حامد ابوزید، مفهوم النص، ص ۳۱ به بعد.

مشخص سازد، با ماهیت فرضیه، ناسازگار است و اصل تاریخمند بودن، شامل این ضوابط نیز می‌گردد.^۱

۴. بنابراین فرضیه، باید در فهم معاصر نزول قرآن، تنها به معیار مناسبت‌های تاریخی نزول آیات که از آن به «شأن نزول» تعبیر می‌شود، توجه شود و به مقتضای تاریخمندی نصوص، آیات در قالب مناسبت‌های تاریخی توسط مخاطبان اولیه قرآن تفسیر گردد. در حالی که حتی در عصر نزول نیز چنین نبوده و آیات در مفهومی وسیعتر و فراتر از این مناسبت‌های تاریخی، مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت.^۲

۵. بانیان و مفسران نظریه هرمنوتیک که مبنای اصلی فرضیه دومند، خود به وجود برخی مفاهیم ثابت در متون کهن، اعتراف نموده و پیام پایداری را برای هر متنی پذیرفته‌اند و این مفاهیم ثابت و پیام‌های پایدار را از قلمرو اصل تاریخمند بودن متون، خارج نموده و تفسیر ضابطه‌مند را درباره آنها قبول کرده‌اند. حال درباره نصوص قرآنی، چگونه می‌توان پیام‌های ثابت و مفاهیم پایدار را از آن دسته محتویاتی که دستخوش تحوّل در شرایط مختلف می‌گردد، تفکیک کرد و اصولاً معیار ثابت و متغیّر چیست و با چه روشی قابل دسترسی است؟ چرا قسمتی از محتوای متون، از قاعده تاریخمندی جدا و به صورت ثابت تفسیر می‌شود؟^۳

۶. رابطه نص با واقعیتهای متغیّر با چه منطقی تبیین می‌شود؟ آیا متن از قالبهای لفظی جدا می‌شود؟ که در این صورت، متن، هویت خود را از دست می‌دهد و یا با توجه به الفاظ آن، مورد تفسیر قرار می‌گیرد؟ در فرض دوم، خواه‌ناخواه، همه عناصر مربوط به لفظ؛ از وضع گرفته تا حالت‌های مختلف دلالت بر آن، صادق و حاکم خواهد بود.^۴

۷. تردیدی نیست که فهم درست بخشی از معارف قرآن و حقایق اسلام، نیاز به

۱. هر قضیه‌ای که شامل خودگردد، نوعی مصادره به مطلوب یا تناقض را به همراه دارد.

۲. قاعده تفسیری و اصولی «مورد مخصص نیست» ناظر به این معنی است.

۳. ر.ک: مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۷۸.

۴. ر.ک: نصر حامد ابوزید، مفهوم النص، ص ۲۱۹ و ۳۳۲.

زمان و ابزارهایی دارد که در بستر تحوّل‌های علمی و فن‌آوری، قابل کشف و دسترسی می‌باشد «ربّ حامل فقه لیس بفقیه و ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه»^۱، و لکن این حقیقت، از باب شرح مجمل و بسط مقبوض است، نه تحوّل در نظریه و ماهیت دین. ۸. در فرضیه مطلوب، مسأله تاریخمند بودن بخشی از مفاهیم دینی، به صورت یک قضیه موجهه جزئی پذیرفته شده است. بی‌شک، برخی از نصوص، به ویژه در استفاده از موضوعها و عنوانهای عرفی، از همین اصل پیروی نموده و پاسخها بر اساس معیار زمان نص بیان شده است. لکن بحث ما درباره فرضیه دوم در کلیت و شمول این اصل می‌باشد که با هیچ معیاری قابل قبول نمی‌باشد.^۲

۹. در مقایسه دومین فرضیه مخالف با روش تفسیر رمزی و کشفی^۳ که تعدادی از مفسران، آن را پیشه نموده‌اند، به رغم توجه خاصی که برخی از مستشرقان؛ همچون «گلدزیهر» در کتاب *مذاهب تفسیری* به این نظریه معطوف داشته‌اند و از آن، نوعی تخریب زیربنایی اسلام را گمان برده‌اند، باید به این نکته توجه داشت که آنچه از عرفایی چون «ابن عربی» در زمینه قرآن آمده، در رابطه با مسأله اصولی معرفت‌شناسی است و خود، منطبق خاصی در کشف واقعیتهاست. در منطق «ابن عربی» حتی ضابطه تأویل، امری ثابت و قاعده‌مند است و شهود عارف، اگر کامل باشد، در هر زمان و با هر شرایطی، حقیقت را یکسان می‌بیند.

گرایش طرفداران تفسیر هرمنوتیکی قرآن به قرائت «ابن عربی»^۴ بی‌شبهت به نگاه تشنه به سراب نیست؛ زیرا معرفت‌شناسی «ابن عربی» نیاز به بررسی دیدگاههای وی در عرفان نظری دارد که در اصل و فرع، با زبان‌شناسی هرمنوتیک تفاوت فاحش دارد.^۵

۱. ر.ک: کلینی، *اصول کافی*، ج ۲، ص ۲۰۳. ۲. ر.ک: *مبانی و روشهای تفسیر قرآن*، ص ۲۷۸.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. ر.ک: نصر حامد ابوزید، *فلسفه التأویل، دراسة فی تأویل القرآن عند محی‌الدین بن عربی*، مرکز الثقافی العربی، بیروت، ۱۹۹۸.

۵. ر.ک: محی‌الدین بن عربی، *الفتوحات المکیه و شرح فصوص الحکم*.